

عاشیق شعری

(شعر عاشقانه)

«عاشق» نوازنده و خواننده‌ی دوره گردی است که با ساز خود در عروسی‌ها و مجالس جشن روستاییان و قهوه‌خانه‌ها همراه دف و سرنا می‌زند و می‌خواند و داستان‌های عاشقانه و رزمی و فولکلوریک می‌سراید. عاشق‌ها شعر و آهنگ تصنیف‌های خودشان را هم خود درست می‌کنند. از عاشق‌های نام‌آور که آثاری از آن‌ها باقی مانده می‌توان «عاشق علی اصغر»، «ساری عاشق» و «عباس توفارقانلی» را نام برد. «عاشق حسین» از ماهرترین و نام‌آورترین عاشق‌ها است که فعلاً زنده است و در آذربایجان شمالی است.

داستان‌های حماسی «کواوخلو» و این‌اواخر منظومه‌ی مشهور «حیدر بابایا سلام» از منابع مورد استفاده‌ی عاشق‌هاست.

در مورد عاشق‌ها و زندگی سراسر شور و عشق‌اشان فراوان سخن می‌توان گفت. در اینجا شعر عاشقانه‌ای می‌خوانید از عشقی گمنام که آن را از روستایی‌سالخورده‌ای شنیده و ضبط کرده‌ام. متأسفانه پیرمرد نام سراینده‌ی آن را فراموش کرده بود.

* * *

خبر آسام عاییب اولماز،
 اونه دی، پریم، قوینوندا؟
 نه دن گیزله تیرسن مندن،
 ایگله دیگیم ناری قوینوندا؟

* * *

قدم قویدوم اوتاغینا،
 من ایسته رم قاتام دوستلوق،
 سینه ن یورقان، ممه ن یاسدیق
 قیز، سالیم یثری قوینوندا.

* * *

عاشیغینام، گونده یوخلا،
 باغریمین باشین اوخلا،
 نولدورمه بیرگنجه ساخلا
 منی گوناھکاری قوینوندا.

ترجمه ی فارسی:

اگر بپرسم عیب نیست،
 چیست آن، ای پری من، در سینه ات؟
 از من چرا پنهان می کنی
 ناری را که بارها بوییده ام؟

* * *

به اتفاق قدم نهادم
می خواهم دوستی به هم بزنم.
سینه ات لحاف و پستانت بالش،
دختر، می خواهم در کنارت جا بگسترم.

* * *

عاشقتم، هیچ روزم از نظر مگذار
تیر بر قلبم زن،
یک امشب مرا مکش، نگاهدار
در آغوش خویش من گناهکار را.

* * *

اکنون که آشنایی مختصری با این چشمه‌ی جوشان فولکلور آذربایجان شد، می پردازم به حماسه‌ی کوراوغلو که همواره نقل مجالس عاشق‌ها بوده و هست. و با افزودن چیزهایی (برای روشن شدن ذهن خوانندگانی که از متن داستان بی‌خبرند) و کاستن چیزهایی دیگر (مثلاً به قصد ایجاد امکانی برای چاپ آن) آن را از جلد اول «تارخ مختصر ادبیات آذری» ترجمه می‌کنیم و با افزودن استنباطات شخصی مترجم به خوانندگان عزیز تقدیم می‌داریم. آوردن قسمت اول مقاله برای باز نمودن اوضاع زمان و مکان پیدایش داستان، و ریشه‌های تاریخی و اجتماعی و سیاسی آن، ضرور تشخیص داده شد.

بیجا نیست همین‌جا گفته شود که کوراوغلو محبوب‌ترین و برجسته‌ترین قهرمانی است که فولکلور مردم آذری زبان خلق کرده است، از آسیای

مرکزی تا سواحل شرق و غرب خزر، و آذربایجان ایران و ترکیه و ... شناخته است. و در این زبان ضرب المثل های فراوانی به نام و براساس شخصیت او موجود است.

این داستان بار اول انگلیسی (نیمه‌ی اول قرن ۱۹) و بعد به فرانسوی و روسی (۱۸۵۶) ترجمه شد.

دوران شگفتگی ادبیات عامیانه در زبان آذری

قرن ۱۷ میلادی دوران شگفتگی آفرینش هنری عوام مخصوصاً شعر عاشقی (عاشیق شعری) در زبان آذری است. وقایع سیاسی اواسط قرن ۱۶، علاقه و اشتیاق زیاد و زمینه‌ی آماده‌ی برای خلق آثار فولکلوریک در زبان آذری ایجاد کرد.

شاه عباس اول با انتقال پایتخت به اصفهان و جانشین کردن تدریجی زبان فارسی به جای زبان آذری در دربار، و در افتادن با قزلباش و رنجاندن آن‌ها و تراشیدن شاهسون به عنوان رقیبی برای قزلباش، دل‌بستگی عمیقی را که از زمان شاه اسماعیل (در شعر آذری متخلص به خطائی) میان آذربایجانیان و صفویه بود از میان برد، و حرمت زبان آذری را شکست و مبارزه‌ای پنهان و آشکار میان شاه عباس و آذریان ایجاد شد. این مبارزات به شورش‌ها و قیام‌هایی که در گوشه و کنار آذربایجان درمی‌گرفت نیرو می‌داد. و لاجرم مالیات‌ها سنگین‌تر می‌شد و ظلم خوانین کمر مردم را می‌شکست... وقایع تازه، برای عاشق‌ها که ساز و سخن خود را در بیان آرزوها و خواست‌های مردم به خدمت می‌گمارند «ماده‌ی خام» تازه‌ای شد.

علی جان موجی شاعر همین عصر شدت ناامیدی و اضطراب خود را چنین بیان می کند:

گنتمک گرک بیر نوزگه دیاره بوملکدن
کیم گون به گون زیاده گلیر ماجرا سسی
«موجی» خدادن ایسته بو بحر ایچره بیر نجات
گردا به دوشسه کشتی، نئلر ناخدا سسی؟

* * *

ترجمه‌ی فارسی:

از این ملک باید به دیاری دیگر رخت سفر بست
که غوغا و ماجرا روز به روز افزون می شود.
موجی، در این بحر از خدا نجات طلب کن
که اگر کشتی به گرداب افتد، از ناله‌ی ناخدا چه کاری بر می آید؟

* * *

در دوران جنگ‌های خونین ایران و عثمانی به سال ۱۶۲۹ شورش همبسته‌ی فقیران شهری و دهقانان در طالش روی داد که شاه عباس و خان‌های دست‌نشانده اش را سخت مضطرب کرد. شورشیان مال‌التجاره‌ی شاه عباس و خان‌ها، و مالیات جمع‌آوری شده و هر چه را که به نحوی مربوط به حکومت می‌شد به غارت بردند و میان فقیران تقسیم کردند. حاکم طالش ساری خان به کمک خوانین دیگر، شورش آن نواحی را سرکوب کرد.

در قاراباغ مردی به نام میخلی بابا دهقانان آذربایجانی و ارمنی را گرد خود جمع کرد و به مبارزه با خاتحانی و خرافات مذهبی پرداخت. وی با یاران خود در یکایک روستاها می گشت و تبلیغ می کرد و روستاییان به امید نجات از زیر بار سنگین مالیات ها و ظلم خوانین و به قصد دگرگون کردن وضع اجتماعی به گرد او جمع می شدند.

نهضت میخلی بابا آهسته آهسته قوت گرفت و آشکار شد و در سراسر قاراباغ و ارمنستان و نواحی اطراف ریشه گسترده و تبلیغ نهانی او به ناگاه به شورشی مسلحانه مبدل شد.

در جنوب غربی آذربایجان اوضاع درهم تر از این بود. قیام جلالی لر (جلالیان) سراسر این نواحی را فراگرفته بود. طرف این قیام، که بیش از سی سال دوام یافت، از یکسو سلاطین عثمانی بود و از یکسو شاه عباس و در مجموع، خان ها و پاشاها و فنودال ها و حکام دست نشاندهی حکومت مرکزی بود.

در گیرودار همین رویدادهای سیاسی و اجتماعی بود که آفرینش های هنری نیز گل کرد و به شکفتگی رسید و سیمای حماسی آذربایجان از ساز و سوز عاشق ها بر پایه ی قهرمانان واقعی و حوادث اجتماعی بنیان نهاده شد و نیز همچنان که همیشه و در همه جا معمول بوده است قهرمانان ادوار گذشته نیز با چهره های آشنای خود در جامه های نو باز گشتند و با قهرمانان زمان در آمیختند.

سیمای تابناک و انسانی کوراوغلو از این چنین امتزاجی بود که به وجود

آمد.

داستان زندگی پرشور توقارقانلی عاشق عباس که اشاره ی مختصری به آن رفت، در حقیقت تمثیلی از مبارزه ی آشکار و نهان میان آذریان و شاه عباس است. شاه عباس قطب خان خانی عصر و نماینده ی قدرت، و عاشق تمثیل خلق سازنده ای است که می خواهد به آزادگی زندگی کند.

ناگفته نماند که سیمای شاه عباس در فولکلور آذربایجان به دو گونه ی مغایر تصویر می شود. یکی بر اینگونه که گفته شد و دیگری به گونه ی درویشی مهربان و گشاده دست که شب ها به یاری گرسنگان و بیوه زنان و دردمندان می شتابد. در ظاهر، سیمای اخیرزاده ی تبلیغات شدید دستگاه حکومتی و پاره ای اقدامات متظاهرانه ی چشمگیر و عوامفریبانه است که نگذاشته مردم ظاهر بین و قانع ماهیت دستگاه حاکمه را دریابند.

به هر حال، پس از این مقدمه، اکنون می پردازیم به نامدار داستان کوراوغلو:

داستان کوراوغلو و آنچه در آن بیان می شود تمثیل حماسی و زیبایی از مبارزات طولانی مردم با دشمنان داخلی و خارجی خویش، از قیام جلالی لر و دیگر عصیان های زمان. در دو کلمه: قیام کوراوغلو و دسته اش، قیام بر ضد فئودالیزم و شیوه ی ارباب و رعیتی است، در عصر اختراع اسلحه ی آتشین در نقطه ای از آسیا، که با ورود اسلحه ی گرم به ایران پایان می یابد.

نهال قیام به وسیله ی مهتری سالخورده علی کیشی نام، کاشته می شود که پسری دارد موسوم به روشن (کوراوغلوی سال ها) و خود، مهترخان بزرگ و حشمداری است به نام حسن خان. وی بر سر اتفاقی بسیار جزئی که آن را توهینی سخت نسبت به خود تلقی می کند دستور می دهد چشمان علی کیشی را در آرد. علی کیشی با دو کره اسب که آن ها را از جفت کردن مادیانی با

اسبان افسانه ای دریایی به دست آورده بود، همراه پسرش روشن از قلمرو خان می گریزد و پس از عبور از سرزمین های بسیار، سرانجام در چنلی بل (گمره ی مه آلود) که کوهستانی است سنگلاخ و صعب العبور با راه های پیچاپیچ، مسکن می گزیند. روشن کره اسب ها را به دستور جادو مانند پدر خویش در تاریکی پرورش می دهد و در قوشا بولاق (جفت چشمه) در شبی معین آب تنی می کند و بدینگونه هنر عاشقی در روح او دمیده می شود و ... علی کیشی از یک تکه سنگ آسمانی که در کوهستان افتاده است شمشیری برای پسر خود سفارش می دهد و بعد از اینکه همه ی سفارش ها و وصایایش را می گذارد، می میرد.

روشن او را در همان قوشا بولاق به خاک می کند و به تدریج آوازه ی هنرش از کوهستان ها می گذرد و در روستاها و شهرها به گوش می رسد. در این هنگام او به کوراو غلو (کورزاد) شهرت یافته است.

دو کره اسب، همان اسب های بادپادی او مشهور می شوند به نام های قیرآت و دورآت.

کوراو غلو سرانجام موفق می شود حسن خان را به چنلی بل آورده به آخور ببندد و بدین ترتیب انتقام پدرش را بستاند. عاشق جنون اوایل کار به کوراو غلو می پیوندد و به تبلیغ افکار بلند و دموکرات کوراو غلو و چنلی بل می پردازد و راهنمای شوریدگان و عاصیان به کوهستان می شود.

آنچه در داستان مطرح شده است به خوبی نشان می دهد که داستان کوراو غلو به راستی بر اساس وقایع اجتماعی و سیاسی زمان و مخصوصاً با الهام از قیام جلالی لر خلق شده است. نام های شهرها و روستاها و رودخانه ها و کوهستان ها که در داستان آمده، هر یک به نحوی مربوط به

سرزمین و شورش جلالی لر است. به علاوه بعضی از بندهای («قول» در اصل) داستان مثلاً سفر توقات و سفر ارزيجان شباهت بسیاری دارد به حوادث و خاطراتی که در کتاب های تاریخ ضبط شده و در اینجا صورت هنری خاصی یافته است. از طرف دیگر نام ها و القاب آدم های داستان به نام و القاب جلالی لر بسیار نزدیک است.

مورخ ارمنی مشهور تبریزی آراکل (۱۶۷۰-۱۶۰۲) در کتاب مشهور خود واغارشاپاد تاریخی در صفحه ی ۸۶ جوانانی را که به سرکردگی کوراوغلو نامی قیام کرده بودند چنین نام می برد: «کوراوغلو... این همان کوراوغلو است که در حال حاضر عاشق ها ترانه های بی حد و حساب او را می خوانند... گیزیراوغلو مصطافابگ که با هزار نفر دیگر قیام کرده بود... و این همان است که در داستان کوراوغلو دوست اوست و نامش زیاد برده می شود. این ها همگی جلالی لر بودند که بر ضد حکومت قیام کرده بودند.»

اما کوراوغلو تنها تمثیل قهرمانان و قیامیان عصر خود نیست. وی خصوصیت ها و پهلوانی های بابکیان را هم که در قرن نهم به استیلای عرب سر خم نکردند، در خود جمع دارد. ما به خوبی سیمای مبارز و عصیانگر بابک و جاویدان را هم که پیش از بابک به کوه زده بود در چهره ی مردانه کوراوغلو می شناسیم.

آنجا که کوراوغلو، پهلوان ایواز را از پدرش می گیرد و با خود به چنلی بل می آورد و سردسته ی پهلوانان می کند، ما به یاد جاویدان می افتیم که بابک را از مادرش گرفت و به کوهستان برد و او را سر دسته ی قیامیان کرد.

کوراوغلو پسر مردی است که چشمانش را حسن خان در آورده و جاویدان نیز مادری دارد که چشمانش را در آورده اند. احتمال دارد که بابک، مدت های

مدید برای فرار از جنگ مأموران خلیفه به نام ها و القاب مختلف می زیسته و یا به چند نام میان خلق شهرت می داشته و بعدها نیز نامش با نام کوراوغلو درهم شده و سرگذشت خود او با وی درآمیخته.

داستان های دده قورقود که داستان های فولکلوریک و حماسی قدیمی تری هستند، در آفرینش داستان کوراوغلو بی تأثیر نیست. آوردن وجوه شباهت این دو فعلاً ضرور نیست.

قیام کوراوغلو نه به خاطر غارت و چپاول محض است و نه به خاطر شهرت شخصی و جاه طلبی یا رسیدن به حکمرانی. او تنها به خاطر خلق و آزادی و پاس شرافت انسانی می جنگد و افتخار می کند که پرورده‌ی کوهستان های وطن خویش است. در جایی می گوید:

منی بینادان بسله دی
داغلار قوینوندا قوینوندا
تولک ترلانلار سسله دی
داغلار قوینوندا قوینوندا.

* * *

دولاندا ایگیت یاشیما
یاغی چیخدی ساواشیما
دلایلر گلدی باشیما
داغلار قوینوندا قوینوندا

* * *

سفر انیله دیم هر یانا

دنولاری گتیردیم جانا
قیرآتیم گلدی جولانا
داغلار قوینوندا قوینوندا.

ترجمه ی فارسی:

من از ابتدا در آغوش کوهستان
پرورده شدم و بازها نامم را
در آغوش کوهستان ها بر زبان راندم.

* * *

چون قدم به دوران جوانی می گذاشتم،
دشمن به مقابله ی من قد برافراشت.

پهلوانان در آغوش کوهستان
گرداگرد مرا فرا گرفتند.

* * *

به هر دیاری سفر کردم
دیوان را به تنگ آوردم.

اسبم «قیرآت» در آغوش کوهستان
به جولان در آمد.

* * *

کوراوغلو نیک می داند مبارزه ای که عدالت و خلق پشتیبانش باشند چه
نیرویی دارد. او به هر طرف روی می آورد خود را غرق در محبت و احترام

می بیند. همین است که در میدان جنگ بدو جرأت می بخشد که با اطمینان
خوانین و اربابان را ندا دهد:

قیرآتی گتیردیم جولانا

وارسا ایگیدلرین میدانا گلسین!

گورسون دلایلرین ایندی گوجونو،

بویانسین اندامی آل قانا، گلسین!

* * *

کوراوغلو اییلمز یاغی یا، یادا!

مردین اسگیک اولماز باشیندان قادا،

نعره لر چکره م من بو دونیادا

گوستره رم محشری دوشمانا، گلسین!

ترجمه‌ی فارسی:

پاشا! اسبیم «قیرآت» را به جولان در آوردم

اگر مرد میدان‌ی داری گو پیش آید!

اینک، بیاید و زور بازوی مردان بنگرد،

و اندامش از خون گلگون شود.

* * *

کوراوغلو بر خصم و بیگانه سر خم نمی کند.

مرد هرگز سر بی غوغا ندارد.

نعره در جهان می افکنم

و برای دشمن محشری بر پا می کنم. گو بیاید!

* * *

قدرت کوراوغلو همان قدرت توده های مردم استف قدرت لایزالی که
منشاء همه قدرت هاست. بزرگ ترین خصوصیت کوراوغلو تکیه دادن و
ایمان داشتن بدین قدرت است. می گوید:

ایگیت اولان هنج آیریلماز انلیندن،
ترلان اولان سونا ونرمز گولوندن،
یاغی آمان چکیر جومرد الیندن،
لش لشین اوستونه قالایان منم.

ترجمه‌ی فارسی:

جوانمرد هرگز از ملت خویش جدا نمی شود.
باز، امام نمی دهد تا از دریاچه‌ی او قوئی به غارت برند.
خضم از دست جوانمردان فریاد امان بر می دارد.
منم آن کس که نعش بر نعش می انبارد.

* * *

او حتا برای یک لحظه فراموش نمی کند که برای چه می جنگد، کیست و
چرا مبارزه می کند. همیشه در اندیشه‌ی آزادی خلق خویش است که چون
بردگان زیر فشار خان ها و دستگاه حکومتیان پشت خم کرده اند. می گوید:
قول دنیه رلر، قولون بوینون بورارلار،
قوللار قاباغیندا گندن تیرم من!

ترجمه‌ی فارسی!

آن که برده خوانده شده، لاجرم گردن خود را خم می کند.

من آن تیرم که پیشاپیش بردگان در حرکت است.

* * *

روابط اجتماعی چنلی بل روابطی عادلانه و به همگان است. آنچه از تاجران بزرگ و خان ها به یغما برده می شود در اختیار همه قرار می گیرد. همه در بزم و رزم شرکت می کنند. کوراوغلو هیچ امتیازی بر دیگران ندارد جز اینکه همه او را به سرکردگی پذیرفته اند، به دلیل آنکه به صداقت و انسانیتش ایمان دارند.

حتا کوراوغلو به موقع خود برای پهلوانانش عروسی نیز به راه می اندازد. زن های چنلی بل معمولاً دختران در پرده ای خان هایند که از زبان عاشق ها وصف پهلوانی و زیبایی اندام پهلوانان را می شنوند و عاشق می شوند و آنگاه به پهلوانان پیغام می فرستند که به دنبال اشان آیند. این زنان، خود، در پهلوانی و جنگجویی دست کمی از مردان خویش ندارند.

نگار که به دلخواه از زندگی شاهانه و خانوادگی خود دست کشیده به چنلی بل آمده، تنها همسر کوراوغلو نیست که همرمز و همفکر او نیز هست. نگار زیبایی و اندیشمندی را با هم دارد. پهلوانان از او حرف می شنوند و حساب می برند، و او چون مادری مهربان از حال هیچکس غافل نیست و طرف مشورت همگان است.

بندبند حماسه ای کوراوغلو از آزادگی و مبارزه و دوستی و انسانیت و برابری سخن می راند. دریغا که فرصت بازگویی آن همه در این مختصر نیست. این را هم بگویم که داستان کوراوغلو، در عین حال از بهترین و قوی ترین نمونه های نظم و نثر آذری است و تاکنون ۱۷ بند (قول به آذری)

از آن جمع‌آوری شده و بچاپ رسیده که در آذربایجان، در تراز پُرفروش‌ترین کتاب‌هایی است که به زبان آذری طبع شده است.

صاد-.

خوشه ۳۳

مهر ۱۳۴۶

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله‌های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴